

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنْما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۵۸) شاهکار سی مُرغ (سیمرغ)

به آن آشنا گفتم:

- فرمودید که اولین مقوله در مجموعه ویژگی های یک شخص کاملاً غریزی مَنیت است؛

حال مُنْتَظَرَم ببینم مقوله دوم چیست و چه خصوصیات را شامل می شود و آیا بین این دو ارتباطی وجود

دارد.

فرمود:

- این مقولات و خصوصیات، همگی، مستقیماً و یا به طور غیر مستقیم، با یکدیگر مرتبط اند و یا حتی گاه

از هم ناشی می شوند، ولی در مرکز همه آن ها خود محور پنداری قرار دارد.

افزود:

- مقوله دوم **تَكْبُر** است که خود از **دِلِ مَنیت** بیرون می آید.

پرسیدم:

- آیا می توان گفت که **تَكْبُر** نیز، همچون **مَنیت**، نوعی **خودبینی** است؟

در پاسخ فرمود:

- متأسفانه شخص کاملاً غریزی متکبر فقط دچار **خودبینی** نیست، بلکه گرفتار **خود برتر بینی** هم است؛

تعجبی هم ندارد؛

مگر می شود کسی خود را در **کانون هستی** ببیند ولی دچار **منیت** و **تکبر** نشود، یعنی خود را، اولاً، تافته

ای جدا بافته و، ثانیاً، موجودی برتر از دیگران نداند؟

افزود:

- از آن جا که چنین شخصی خود را از همگان **برتر می پندارد**، در جهت **اثبات** این پنداشت و **حفظ** این

جایگاه برتر خیالی، همواره و به صورت های مختلف تلاش می کند،

مثلاً

با زیاده خواهی و جاه طلبی در زمینه مال و مقام و مدرک و غیره می کوشد تا **خاص** باشد و، در چشم دیگران

و نسبت به آنان، در **جایگاه برتر** قرار گیرد.

ادامه داد:

- گرچه

یک فرد معمولی خوب، بی شک، خیلی بهتر از یک شخص خاص بد است

اما

شخص کاملاً غریزی همواره خواهان آن است که خاص باشد و در مجموعه اهداف او، خوب بودن جایی ندارد.

فرمود:

- چنین شخصی همیشه این حرص و افزون طلبی و برتری جویی خود را کمال گرایی می نامد

اما در واقع،

او به دنبال کمال حقیقی نیست بلکه منظورش از کمال، قرار داشتن در بالاترین جایگاه نسبت به سایرین است.

گفتم:

- من که بین این دو تفاوتی نمی بینم؛ چون فرد کمال گرا، در نهایت، در بین اطرافیان به بالاترین جایگاه

دست پیدا می کند؛

همان گونه که یک دانش آموز کمال گرا، دیر یا زود، در کلاس خود شاگرد اول می شود.

فرمود:

- ولی ممکن است کسی در بین تنبل ترین دانش آموزان **شاگرد اول** باشد؛ آیا بر مبنای این رتبه و جایگاه

کاذب می توان گفت که درس هایش **واقعاً عالی** اند؟

گفتم:

- خیر.

فرمود:

- یک شخص کاملاً غریزی همیشه می خواهد، حتی به شکلی ساختگی و دروغین، به **بالاترین** جایگاه نسبت

به **امروز دیگران** دست پیدا کند،

ولی نمی داند که

اگر بکوشد تا همواره ، **حتی به میزانی اندک**، در سطحی بالاتر از **دیروز خودش** قرار گیرد، این تلاش او،

نهایتاً، جایگاهی به **راستی** والا را نصیب وی خواهد کرد.

با تأسف سری تکان داد و افزود:

- اما

او ترجیح می دهد در کلاس تنبل ها بماند، صرفاً به دلیل آن که در آن جا می تواند **شاگرد اول** باشد.

حال آن که

اگر او به کلاس دانش آموزان نخبه بپیوندد و، در **بدو** ورود، **شاگرد آخر** هم که باشد، دیر یا زود **تدریجاً** به

سمت **کمال واقعی** سوق داده خواهد شد.

فرمود:

- این تلاش برای بالاترین بودن، مفسده ای به دنبال دارد:

از آن جا که دیگر افراد کاملاً غریزی هم همین هدف را دنبال می کنند، لذا رقابت و درگیری شدیدی بین
شان ایجاد می شود؛

زیرا، در هر زمان و در هر گروه،

فقط یک نفر می تواند بالاترین جایگاه را داشته باشد.

افزود:

- به مرور این رقابت و سبقت جویی ، حتی سبقت گرفتن بی مورد در حین رانندگی، برای شخص کاملاً

غریزی یک ارزش می شود

و از آن پس

تا رقابتی در کار نباشد تن به کار و تلاش و یادگیری نمی دهد.

گفتم:

- ولی همه می گویند که رقابت و سبقت جویی موجب رشد و تعالی می شود.

فرمود:

- اما تجربه نشان داده است که گاهی ممکن است در یک گروه همه اشتباه کنند

ضمناً

گرچه ممکن است، در برخی موارد، رقابت موجب رشد شود

ولی

آن چه که به تعالی می انجامد سبقت در خیرات است، و نه رقابت و سبقت جویی در هر زمینه ای.

گفتم:

- به هر حال این دو از یک جنس اند.

فرمود:

- اشتباه نکنید؛ این دو یکسان نیستند،

سبقت در خیرات پیشی گرفتن از دیگران در امر خیر رسانی به جمع است و نه سبقت جویی در دنبال

کردن منافع شخصی خود، آن هم به زیان دیگران.

افزود:

- دومی رقابت نام دارد و متعلق به وادی غرایز پلید حیوانی است، حال آن که اولی با ساحت فطرت پاک

انسانی مرتبط است.

ادامه داد:

- از سوی دیگر، فرد کاملاً غریزی بسیاری از فرصت ها را از دست می دهد.

حال آن که به فرموده اولیای خدا

فرصت ها چون ابر بهار در گذرند و از دست دادن آن ها موجب غم و اندوه می شود.

پرسیدم :

- چه فرصت هایی از دستِ چنین فردی می روند؟ و چرا؟

پاسخ داد:

- چنین فردی هرگز حاضر نیست یک لیوانِ نیمه پر را بپذیرد، چون آن را در شأنِ خودش نمی داند .

او تمامِ عمر به دنبالِ لیوانِ سرِ پر می دَوَد ولی آن را به دست نمی آورد.

همواره بیهوده می کوشد تا شاهکار بیافریند و به همین دلیل، تقریباً در هیچ جا، کار در خورِ توجهی انجام

نمی دهد و عمرش را تنها به خیال پردازی و بطالت می گذراند.

همواره تلاش می کند تا در چشمِ دیگران سیمرغ دیده شود و نه یک پرندۀ معمولی.

افزود:

- چنین کسی از یاد می برد که

دو لیوانِ نیمه پر، در کنارِ هم، معادلِ همان لیوانِ سرِ پر ی است که یک عمر به دنبالش بوده و آن

را نیافته است

و

سی مرغِ معمولی متحد، در کنارِ هم ، بالقوه، یک سیمرغِ واقعی اند و تنها در این صورت می توانند،

بالفعل و به راستی، شاهکار بیافرینند.

شاهکارِ راستین، متحد بودن و متحد ماندن برای دستیابی به اهدافِ حقیقیِ انسانی است.

آن آشنا، همچون همیشه، به دور دست خیره شد و زیر لب فرمود:

سیمرغِ حقیقی، جمعِ یگانه و یکدستِ آدمیان ی است که آرزومند و جویایِ اهدافِ والایِ انسانی اند؛
حال آن که

سیمرغِ خیالی، افسانه ای بیش نیست؛

افسانه ای است فریبنده برایِ دلخوش و سرگرم نمودنِ انسان ها،
تا از آفرینشِ شاهکارهایِ راستین بازمانند.

ادامه دارد